روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۵۷ ■ شماره ۱۳۳ دوره جدید ■ چهارشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۲۸ رمضان ۱۴۳۱ ■ ۸ سپتامبر ۲۰۱۰

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

بهمن کیارستمی تقدیر جشن خانه سینما را نپذیرفت

مهرداد اسکویی و جواد ظهیری به ترتیب از انجمن مستندسازان و انجمن تهیه‌کنندگان مستند در چهارمین جشن مستقل مستندسازان مورد تقدیر قرار می‌گیرند. محمدرضا مقدسیان رئیس انجمن مستندسازان به ذکر دلیل تغییرات پیش‌آمده پرداخت و گفت: در پی این بودیم که برخلاف روند معمول که همواره افراد در سنین بالا مورد تکریم قرار می‌گیرند این بار این بزرگداشت‌ها را به جوانان صنف اختصاص دهیم. با توجه به اینکه بهمن کیارستمی کمی جوان‌تر است امسال او را مورد تقدیر قرار دهیم اما به دلایلی نامشخص بهمن کیارستمی مدتی پس از پذیرفتن این تقدیر و پس از اینکه حتی عکس‌ها و پوسترها هم آماده شد از انجام آن سر باز زد.

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۱۹:۴۰ اذان صبح فردا ۵:۱۶ طلوع آفتاب ۶:۴۲

آخر

شکار در شهر

شهرشلوغ

جواد طوسی
tousi.javad@gmail.com

از وقتی که این ستون هفتگی را در روزنامه می‌نویسم، دور و برم را دقیق‌تر و با کنجکاوی بیشتری برانداز می‌کنم تا به شکار موقعیت‌ها و آدم‌ها بپردازم. خیال بد به سرتان راه ندهید و مرا با شکارچیان خلافکاری چون آن مرد روان‌پریش فیلم «کلکسیونر» ویلیام وایلر (با بازی ترمنس استامپ) و پدر به جنون رسیده‌ای که در انتهای فیلم «بورژوازی کوچک کوچک» ماریو مونیچلی (با بازی آلبرتو مسوردی) به دنبال طعمه در خیابان‌ها پرسه می‌زند یا «خفاش شب» خودمان مقایسه نکنید.

یکی از سوژه‌های مورد علاقه‌ام موتورسوارهایی هستند که شخص یا اشخاصی را ترک موتور خود نشانده‌اند. اگر آدم تیپ‌شناسی باشی، می‌توانی حدس بزنی که راکب و ترک‌نشین موتور خلاف هستند یا سربه‌راه، عاشق‌اند یا بوالهوس، اهل بخیه‌اند یا دست و پا چلفتی، محرمند یا مجرم، عاقل و هوشیار یا خمار و نشئه؟ شهر هزار چهره ما با همه نگاه‌های کنجکاوش، مکان مناسبی برای پرسه زدن و جولان دادن آدم‌های جورواجور است. این بازار مکاره فقط آن نقال فیلم «حسن کچل» علی حاتمی را کم دارد تا داد بزند: «بیا شهر شهر فرنگه/ آدماش از همه رنگه... خوب تماشا کن!» و اگر «رضا موتوری» مسعود کیمیایی به دختری جدا از طبقه خودش دل بست و او را سوار موتورش کرد تا بوی عطرش جای بوی تند حلقه فیلم‌هایی را که هر روز با خودش حمل می‌کرد، بگیرد، در این زمانه عشق و احساس جای خود را به تخلیه کردن و دم را غنیمت شمردن داده است.

حالا دیگر آن رویا و فانتزی تراژیک «رضا موتوری» به یک نوستالژی تبدیل شده و باید با چراغ به دنبال «آن عقیده گمنامی بروی که آخرین حرفش از تقدیر بیم داشت و قدرت و حکمرانی‌اش، فقر لبخندی در طراوت و نابودی حادثه بود».[1] انگار رضا موتوری‌های هویت‌باخته این زمانه اعتقادی به عشق و خودباوری و کنشمندی و مرگ‌آگاهی ندارند. برای همین در نمایش ظاهری این زوج‌های مشروع و نامشروع موتورسوار در دل شهر بی‌ترحم، تنها روزمرگی و در لحظه بودن و «لوندی» می‌بینی و بس. در برنامه آینده راکب و ترک‌نشینی که از مقابل ما در کمال خونسردی می‌گذرند، هیچ فضیلتی نیست و تق این تماس و برخورد نزدیک در فضای باز، خیلی زود درمی‌آید.

اخیراً در این کشف و شهود یومیه‌ام، با یک نمونه جالب روبه‌رو شدم که ذکرش خالی از لطف نیست. در یکی از این شب‌های عزا در ماه رمضان با اتومبیلم داشتم مسیری را طی می‌کردم. کمی جلوتر موتورسواری را دیدم که ترک‌نشین سیاهپوشش موهای بلند خود را روی شانه‌اش رها کرده بود و سرش را گذاشته بود پشت راکب موتور و انگار داشت در دنیای دیگری سیر می‌کرد. ناخودآگاه یاد این مطلع یکی از شعرهای احمدرضا احمدی افتادم: «من از کدام نژاد بودم / که گیسوان مردانه را عشق / شخم می‌زد؟...» در شرایطی که در امتداد این موتورسوار و ترک‌نشین خواب‌آلوده‌اش قرار گرفته بودم، یکباره موتورسوار دیگری با دو ترک‌نشین جوان و پرشر و شور ظاهر شدند و یکی از آنها با صدای بلند گفت: «منصور بذار ببینم این موبلنده مرده یا رطبه؟» یکدفعه ترک‌نشین موبلند چرتش پاره شد و در شرایطی که موتورسوار و ترک‌نشین متلک‌گویش داشتند از آنجا دور می‌شدند، داد زد: «... وایسا تا نشونت بدم.» همان ترک‌نشینی که به او بند کرده بود، در جوابش همراه با خنده تمسخرآمیزی گفت: «ببخش طیب‌خان، شب بود سیبیلتو ندیدم!»

پی‌نوشت:

۱- با وام از قسمتی از شعر «از طراوت و نابودی حادثه» مجموعه «وقت خوب مصائب»

خبر

ژان لوک گدار جایزه اسکار را نمی‌خواهد

ژان لوک گدار فیلمساز کهنه‌کار و نامدار فرانسوی برای دریافت جایزه اسکار افتخاری به کشور امریکا سفر نخواهد کرد. هالیوود ریپورتر نوشت: «آن ماری می‌ول» همسر این فیلمساز ۷۶ساله در گفت‌وگویی که با خبرنگار روزنامه Australian داشته، شرایط سنی او را دلیل اصلی عدم تمایل او به سفر به امریکا اعلام کرده است. همسر گدار در عین حال از قول او گفت اسکار افتخاری دیگر بخشی از اسکار اصلی نیست. او در ابتدا گمان کرد این جایزه در مراسم اصلی اهدا می‌شود ولی بعد متوجه شد در یک مراسم جداگانه در ماه نوامبر اهدا می‌شود. به گزارش ایلنا آکادمی علوم و هنرهای تصویری (اسکار) سال گذشته زمان اهدای جایزه اسکار افتخاری را به ضیافت شامی در ماه نوامبر منتقل کرد تا زمان بیشتری به مراسم اصلی اسکار اختصاص داده شود.

سکوت گدار در برابر اعلام اسم او به عنوان دریافت‌کننده جایزه اسکار افتخاری خیلی‌ها را به این حدس و گمان واداشته بود که او به دلیل نارضایتی‌اش از سینمای هالیوود، دست رد به این جایزه خواهد زد. همسر گدار گفت او احتمالاً کسی را به نیابت از خودش برای دریافت این جایزه به امریکا خواهد فرستاد.

در حالی که مسوولان آکادمی امیدوار بودند گدار بابت دریافت این جایزه با آنها برخورد گرمی داشته باشد، این جمله همسر گدار امید آنها را نقش برآب کرد: شما حاضر بودید برای یک تکه فلز این همه راه را طی کنید؟!

در گذر زمان: **سالروز تولد الیا کازان**

آن که گفت آری

احمد طالبی‌نژاد

بزرگی گفته است «تاریخ بی‌رحم نیست. این خود ماییم که اشتباهات‌مان را به گردن تاریخ می‌اندازیم.» اگر الیا کازان فریب سناتور مک کارتی را نمی‌خورد و برای نجات خود، جان برخی همکارانش را که گرایش چپ داشتند به خطر نمی‌انداخت، یا ناچار بود مانند تعدادی از آنها، از جمله چاپلین، از امریکا اخراج شود یا بماند و کار کند و بیش از ۱۱ فیلم در کارنامه‌اش داشته باشد. او ماند و خود را بدنام کرد و سال‌ها منزوی شد و فیلم کم ساخت. اما با همین تعداد اندک فیلمی که ساخته، کارنامه‌ای درخشان از خود به جا گذاشته است که حالا و پس از فروکش کردن احساسات منفی جهانیان علیه او، تعدادی‌شان جزء ماندنی‌ترین آثار تاریخ سینما محسوب می‌شوند.

با این تاکید که همه آن فیلم‌های خوب، محصول دوران پیش از جریان موسوم به «مک کارتیسم» است. از اولین فیلم بلندش «تهالی در بروکلین می‌روید» (۱۹۴۹) تا «اتوبوسی به نام هوس» (۱۹۵۱)، «زنده باد زاپاتا» (۱۹۵۲)، «شرق بهشت» (۱۹۵۵) و «در بارانداز» (۱۹۵۴). «شکوه علفزار»، «سازش»، «امریکا امریکا» و «آخرین نواب» را که آخرین اثر او هم بود پس از دوران انزوا ساخت. خیلی‌ها نتوانستند اشتباه تاریخی او را ببخشند. از جمله رابرت دونیرو که بازیگر اصلی آخرین نواب هم بود ولی در مراسم اسکاری که جایزه «یک عمر فعالیت سینمایی» را به کازان می‌دادند، سالن برگزاری مراسم را به اعتراض ترک کرد. اما مارلون براندو حتی در اوج نفرت جهانیان علیه کازان، هرگز علیه او چیزی نگفت چراکه سه فیلم ماندگار این بازیگر را کازان ساخته است؛ «اتوبوسی به نام هوس»، «زنده باد زاپاتا» و «در بارانداز» که این دو فیلم آخر، سال‌ها مصداق بارز سینمای معترض و انقلابی بودند و از سوی جوانان چپ، بارها ستایش شدند. الیا کازان با نام اصلی‌اش الیا قزن‌اوغلو متولد ۱۹۰۹ ترکیه، از پدر و مادری یونانی در استانبول به دنیا آمد. در ۱۹۱۳ به همراه خانواده‌اش راهی نیویورک شد و به تحصیل در رشته تئاتر پرداخت. تعداد قابل توجهی نمایشنامه نوشت، کارگردانی و بازی کرد و سر از سینما درآورد؛ چنان که رسم آن دوران بود. با ساختن فیلم‌های اجتماعی، محبوب طرفداران حقوق کارگران، کشاورزان و عصیانگران آن دوران شد و شاید به همین دلیل بود که نامش در فهرست سینماگران چپ و مایل به شوروی، در اختیار کمیته تحقیقی که از سوی سناتور مک کارتی؛ سناتور راست و افراطی آن روزگار تشکیل شده بود، قرار گرفت. او تن به همکاری داد و خود را از مخمصه رهانید اما بدنامی‌اش پایدار بود. کم نیستند هنرمندانی که برای صاحبان قدرت جاسوسی و خبرچینی کرده‌اند. اما برخی‌شان صادق و سرراست بوده‌اند مثل سامرست موام که افسر ضدجاسوسی انگلستان بود و برخی‌شان هم پنهانکاری کردند مثل کازان که سرنوشت او می‌تواند برای دیگران درس عبرت باشد. هر چند انسان‌ها به طور کلی بخشنده‌اند و گاهی کژی‌ها را در ازای راستی‌ها، فراموش می‌کنند یا دست‌کم می‌بخشند. کازان وقتی مرد از تعداد مخالفانش بسیار کاسته شده بود.

امروز صد و یکمین سالروز تولد کازان است. حالا دیگر نه به فیلم‌هایش نگاه می‌کنیم نه به خودش.

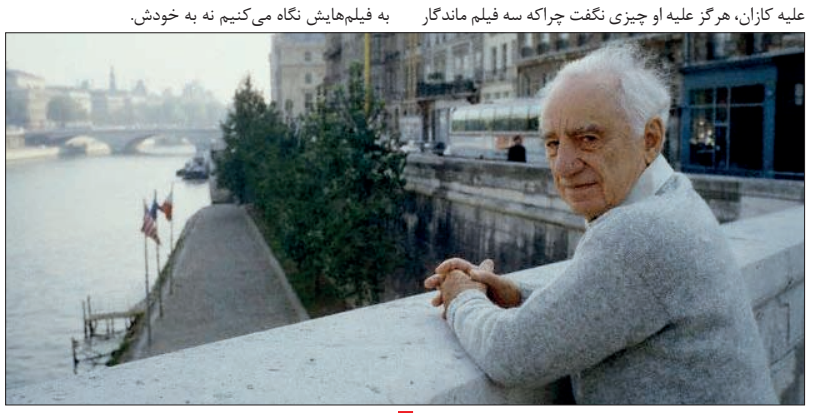

اندیشیدن در بزرگراه: **در میان سرزمین‌های جهان یک آبلوموف پیدا کنیم**

تعطیلات ایرانی

محمد رضایی‌راد

در مقدمه رمان آبلوموف آمده است: «آبلوموف... مفهومی جدید به فرهنگ ادب جهانی افزوده است. آبلومویسم واژه‌ای است، برای بیان ویژگی‌های روانی شخصیتی مبتلا به بی‌دردی، درمان‌ناپذیر و بی‌ارادگی و ضعف نفس. این ویژگی‌ها ممکن است در جامعه‌ای به صورت بیماری مزمن و همه‌گیر درآید، چنان‌که از خصوصیات ملی آن جامعه بشود.» با این مقدمه اگر بخواهیم در میان سرزمین‌های جهان یک آبلوموف پیدا کنیم، به نظرتان این سرزمین کدام است؟ نگاهی به تعطیلات ایرانی بیندازید تا دریابید آبلوموف کیست. واژه تعطیل در واقع به معنای عاطل بودن و معطلی است. می‌گویند: «فلانی عاطل و باطل است.» «عاطل» و «معطل» و «تعطیل» همه از یک ریشه‌اند. از سوی دیگر «باطل» و «بطالت» هم همین مناسبت را دارند. بنابراین «تعطیلی» و «بطالت» در وجود همین فلانی عاطل و باطل به هم ربط پیدا می‌کنند و این فلانی هیچ‌کسی نیست، جز همین آبلوموف، یعنی سرزمین خودمان. طبیعی است هر چه سرانه تعطیلات این آبلوموف بالاتر باشد، عاطل و باطل بودن او نیز بیشتر است.

در حالی که زندگی آبلوموف با انواع تنش‌ها مواجه است، او ترجیح می‌دهد دراز بکشد و روزگار خود را با فکر کردن به چیزهای مهم بگذراند. از همین رو آبلوموف آدم گیج و گولی به نظر می‌آید و جالب است که در معنای ثانویه «تعطیل» هم همین معنای «گیجی» نهفته است. وقتی می‌گوییم «فلانی تعطیل است»، تعطیلی را تنها در معنای «عاطل بودن» او به کار نمی‌بریم، بلکه به گیجی او هم نظر داریم. خبر افزایش تعطیلات عید فطر از یک روز به سه روز، که از سوی کمیسیون فرهنگی مجلس طرح، و از سوی دولت استقبال شد، به واقع خبری گیج‌کننده و مبهوت‌کننده است. تنها چند دقیقه وقت صرف کنید و تقویم سالانه خود را ورق بزنید، تا دریابید چرا این خبر مبهوت‌کننده است. تعطیلات آخر هفته ایران (برحسب تعطیلی جمعه، یا پنجشنبه و جمعه) بین ۵۲ تا ۱۰۴ روز است، میانگین این رقم حدود ۷۸ روز خواهد بود. در کنار این تعطیلات هفتگی، دقیقاً ۲۵ مناسبت ملی و مذهبی به عنوان تعطیل رسمی در تقویم سالانه مشخص شده است. جمع این دو رقم، صرف‌نظر از روزهای بین تعطیل یا روزهایی که به بهانه‌هایی دیگر، همچون گرمای تابستان، تعطیل می‌شوند، نشان می‌دهد دست‌کم در ایران ۱۰۰ روز قطعاً و رسماً تعطیل است. با توجه به مرخصی ۳۰روزه هر کارمند، حتی اگر نخواهیم سرانه اندک کار مفید کارمندان را به آن بیفزاییم، درمی‌یابیم که هر کارمند قطعاً ۱۳۰روز را در تعطیلی به سر می‌برد. در واقع می‌توان دریافت یک‌سوم زمان اداری این کشور در تعطیلی، یا به عبارت بهتر در معطلی صرف می‌شود. نکته دیگری که در این معطلی به شدت باید مورد توجه قرار گیرد، ناهماهنگی روزهای اداری میان ایران و کشورهای غیراسلامی است. با توجه به تعطیلی روزهای شنبه و یکشنبه در این کشورها، درمی‌یابیم که فرصت مبادله و همکاری اداری میان ایران و اغلب کشورهای جهان، تنها سه روز است. اکنون با توجه به این میزان تعطیلی و معطلی، آیا افزایش تعطیلات عید فطر به سه روز مبهوت‌کننده نیست؟ یک اقتصاددان به خوبی می‌تواند با تشریح ضررهایی که این دو روز تعطیلی به اقتصاد این مملکت وارد می‌کند، آن را نه مبهوت‌کننده، بلکه فاجعه‌بار بداند. کدام سرزمین را سراغ داریم که با داشتن بیشترین سرانه تعطیلات رسمی در سال، یعنی ۲۵ روز، همچنان دو روز به تعطیلات خود اضافه کند؟

کدام سرزمین را سراغ دارید که با داشتن این همه تهدیدات باز چرخه تولید خود را برای دو روز به حالت تعلیق درآورد و میلیاردها ریال به اقتصاد خود لطمه وارد کند؟ در واقع «تعطیلات ایرانی»، تنها یک موضوع نیست، بلکه فراتر از آن یک پدیده فرهنگی است که از طریق آن می‌توان به روح پوپولیسم حاکم بر برنامه‌ریزی‌های دولتی و طرح‌های تقنینی پی برد. در واقع تعطیلات ایرانی، ربطی به فراغت ندارد. توجه به سرانه بالای تعطیلات در ایران، که مقام اول را در جهان دارد و همچون موارد دیگری مانند آلودگی، ترافیک و تخریب محیط زیست، به قول عموم، از آن‌سو اول است، نشان می‌دهد تعطیلات ایرانی بیش از مفهوم فراغت، با مفهوم بطالت سر وکار دارد.

چشم‌انداز: **در پی اظهارنظر وزیر آموزش و پرورش به اعتراض داوطلبان**

چگونه به رای هسته گزینش اعتراض کنیم

شیرزاد عبداللهی

در پی اعتراض تعدادی از داوطلبان آزمون استخدامی آموزش و پرورش، وزیر آموزش و پرورش گفت ممکن است اشتباهی در گزینش‌ها صورت گرفته باشد و راه برای اعتراض باز است. از ۱۲۰ هزار پذیرفته‌شده مرحله اول آزمون علمی اسامی ۴۰ هزار نفر اعلام شده است. مراحل گزینش طبق قانون گزینش به ترتیب زیر انجام می‌شود: اسامی پذیرفته‌شدگان آزمون علمی به هسته‌های گزینش آموزش و پرورش ارجاع می‌شود. کار هسته‌های گزینش بررسی و تعیین صلاحیت اخلاقی، اعتقادی و سیاسی متقاضیان استخدام است. داوطلبان باید حائز ضوابط گزینش (عمومی، انتخاب اصلح) باشند. ضوابط عمومی، حداقل ضوابطی است که فرد متقاضی جهت استخدام باید حائز آن باشد. اعتقاد به دین مبین اسلام یا یکی از ادیان رسمی مصرح در قانون اساسی، التزام عملی به احکام اسلام (عمل به واجبات و اجتناب از محرمات)، اعتقاد و التزام به ولایت فقیه، نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی مهم‌ترین شرایط پذیرش داوطلبان است. از دیگر مصداق‌های صلاحیت عمومی، عدم سابقه وابستگی تشکیلاتی و گروهکی (مگر توبه داوطلب احراز شود)، عدم سابقه کیفری موثر و عدم اعتیاد به مواد مخدر است. ضوابط انتخاب اصلح، ضوابطی است که هنگام استخدام در مشاغل حساس مانند مشاغل آموزشی و... و اعزام به ماموریت ثابت خارج از کشور به عنوان اولویت اعمال می‌شود. از جمله مصادیق انتخاب اصلح، ایثارگری (حضور داوطلبانه در جبهه‌ها، جانبازی، آزادگی، عضو خانواده شهدا، اسرا و مفقودان بودن)، شرکت در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و عبادی، پوشش چادر برای خواهران، خدمت در مناطق محروم و... را می‌توان نام برد. پس از تشکیل پرونده در دبیرخانه گزینش سوابق متقاضی ضمیمه شده و جهت انجام تحقیقات محلی و استعلام از مراجع قانونی به واحد تحقیقات ارجاع می‌شود. مسوول واحد تحقیقات، نتایج تحقیقات و استعلام‌ها را جمع‌بندی کرده و به واحد ارزیابی ارائه می‌دهد. واحد ارزیابی تشخیص می‌دهد که آیا پرونده نیاز به مصاحبه دارد یا استعلام و تحقیق کافی است. اگر مصاحبه ضروری باشد، از داوطلب دعوت می‌شود که در روز و ساعت معینی برای مصاحبه مراجعه کند. نتیجه مصاحبه به واحد ارزیابی برای صدور رای ارجاع می‌شود. نامه ابلاغ رای توسط مدیر هسته تهیه می‌شود. این رای در دو نسخه به اداره و فرد داوطلب ابلاغ می‌شود. اگر رای مثبت باشد حکم کارگزینی صادر و پرونده گزینش بایگانی می‌شود. معترضین به آرای گزینش می‌توانند به ترتیب، به مرجع اول (هسته گزینش) و مرجع دوم (هیات مرکزی گزینش مربوطه) مراجعه و شکایت کتبی خود را تسلیم کنند. پس از تجدیدنظر دوم، معترض می‌تواند به دیوان عدالت اداری شکایت کند تا پرونده از حیث نقض قوانین و مقررات مورد بررسی قرار گیرد. هر یک از مراجع رسیدگی‌کننده به اعتراض فقط یک بار می‌توانند به شکایت رسیدگی و رای صادر کنند. اطلاعات به دست آمده در مراحل گزینش به‌صورت محرمانه در پرونده گزینشی داوطلب ثبت و ضبط می‌شود و افشای آن مجاز نیست. در صورت درخواست داوطلب موارد به صورت کلی، محرمانه و کتبی به وی اعلام می‌شود. مطابق قانون اعضای هسته گزینش باید صالح، متعهد، عاقل، صاحب اخلاق کریمه، فاضل و متوجه به مسائل روز باشند. علاوه بر این تنگ‌نظر، تندخو، مسامحه کار و سهل‌انگار نباشند. داشتن حداقل ۲۵ سال سن و تاهل برای اعضای هیات‌های مرکزی و حداقل ۲۳ سال سن و تاهل برای هسته‌های گزینش لازم است. مصاحبه و پاسخگویی به داوطلبان زن توسط همکاران زن باید انجام شود.

تا روز ملی سینما: **فیلمنامه‌نویسی و فیلمنامه‌نویسان پس از دهه ۸۰**

بدون قهرمان،بدون شعار

شادمهر راستین

بیش از هر چیز می‌توان به کمرنگ شدن قصه‌پردازی در سه پرده و اهمیت روایت اول شخص در فیلمنامه‌نویس دهه ۸۰ توجه کرد. خوشبختانه عصای جادویی سید فیلد در ایران معجزه نکرد و بالاخره فیلمنامه‌نویسان مترقی ایرانی به کارگردانان یادآوری کردند فرهنگ ایرانی با قصه‌گویی سه‌پرده‌ای و روایت دانای کل به این راحتی‌ها کنار نمی‌آید و همچنان با داستان‌های هزار و یک‌شبی خو کرده و قصه‌های پرپیچ و خم برای گوش و چشم‌اش آشناست. شاید موفقیت فیلمنامه «عطر یاس، بوی کافور» پیش‌درآمد خوبی بود برای فیلمنامه‌های دهه ۸۰ که دیگر خود را از ساختار کلاسیک رها کنند و به دنبال یک شخصیت جذاب، موقعیت‌های متنوعی را ببینند، قضاوت نکنند، قهرمان نباشند و بیش از هر چیز انسان بودن خود را به تماشاچی نشان بدهند و از تماشاچی مشارکت بخواهند که قصه آنها را تمام کنند. با مرور فیلمنامه‌های برگزیده جشنواره فیلم فجر و جشن خانه سینما و فیلم‌های برگزیده منتقدان در مطبوعات حدوداً به ۳۰ فیلمنامه می‌رسیم که تعداد معدودی از آنها ساختار کلاسیک دارند و بیشتر آنها روایتی آزاد و نزدیک به اول شخص دارند و به جای ساختار آهنین و کلاسیک از ساختاری پویا و سیال استفاده می‌کنند. اگر شرایط ساختار سه‌پرده‌ای حکم می‌کند که قهرمان در موقعیت جدید از بحران به تعادل برسد، در این نوع روایت، اول شخص ما (لزوماً قهرمان نیست) از نگاه کردن به پیرامون خود، به خود می‌رسد و به جای آنکه متحول شود به درک دیگران نائل می‌شود. بنابراین در این فیلمنامه‌ها شعار نمی‌دهیم که «قهرمان متحول شد» بلکه نشان می‌دهیم که شخصیت فیلمنامه ما آگاه شد. فیلمنامه «ده» کیارستمی نمونه بارز یک فرد یک موقعیت است؛ نمونه‌ای که در بیشتر فیلمنامه‌های دهه ۸۰ در ایران شاهد آن هستیم. یک فرد یک موقعیت را می‌توانیم در «عروس آتش»، «زندان زنان»، «من ترانه ۱۵ سال دارم»، «رقص در غبار»، «نفس عمیق»، «کافه ترانزیت»، «اتوبوس شب»، «قدمگاه»، «خون‌بازی»، «تنها دو بار زندگی می‌کنیم»، «به همین سادگی»، «آفساید»، «درباره الی»، «چهارشنبه‌سوری» و بخصوص «طلای سرخ» مشاهده کنیم و فیلم‌هایی مثل «سگ‌کشی»، «خیلی دور خیلی نزدیک»، «به نام پدر»، «تقاطع» و «فرزند خاک» که فیلمنامه‌های دارای ساختار کلاسیک برگزیده این دوران هستند در اقلیت کمی به سر می‌برند. البته این تنها فیلم‌های اکران‌شده هستند و باید فیلمنامه‌های تمامی فیلم های ساخته‌شده این دوره را بررسی کرد. چراکه تمامی فیلم‌های موفق سینمای هنری ایران دارای ساختاری دینامیک بوده و کمتر از قالب سه‌پرده‌ای استفاده می‌کنند. آزادی عمل فیلمنامه‌نویس و تاکیدی که بر هویت انسانی در این روش می‌شود و عدم قطعیتی که در کنش قهرمان ما وجود دارد و بیش از هر چیز کارا نبودن اصل علت و معلولی در توالی ماجراها باعث می‌شود فیلمنامه‌نویس یا کارگردانی که بخواهد هنری کار کند (اصطلاحاً ارژینال) ترجیح دهد از ساختار پویا استفاده کند. البته این خاص سینمای ایران نیست. در سینمای اروپا و حتی در هالیوود هم گرایش به این نوع فیلمنامه‌نویسی بسیار رایج شده است؛ از اسکورسیزی تا اسپیلبرگ، از تارانتینو تا فیلیپ کافمن. به باور من اگر کمی با خود صادق باشیم به نظر می‌آید نسخه سینمای فرمول‌پذیر یا ادعایی که سید فیلد می‌کند در همه فیلمنامه‌ها جواب نمی‌دهد و البته پیروان داخلی و خارجی آنها فیلمنامه‌های متوسطی می‌نویسند که قطعاً به درد تلویزیون هم دیگر نمی‌خورد. ورود به دنیای بی‌قهرمان اما انسانی، ورود به سینمای مدرن است.

گزارش آخر: **نویسنده سرشناس فرانسه به سرقت ادبی متهم شد**

سرقت یا ابزار ادبی

میشل ولبک سرشناس‌ترین رمان‌نویس زنده فرانسه با وجود موفقیت‌های بسیار لقب‌هایی چون یاوه‌گو و نژادپرست را هم یدک می‌کشد که حالا «سارق ادبی» نیز به آن اضافه شده است. یک سایت فرانسوی ادعا کرده این نویسنده در رمان جدیدش بخش‌هایی از دانشنامه اینترنتی ویکی‌پدیا را عیناً کپی کرده است. «نقشه و قلمرو» آخرین اثر میشل ولبک به تازگی وارد کتابفروشی‌ها شده یعنی یکی دو هفته پیش از فصل پاییز که پرازدحام‌ترین فصل به بازارآمدن عنوان‌های جدید در فرانسه است. این نویسنده امیدوار است بالاخره امسال جایزه گنکور معتبرترین جایزه ادبی فرانسه را که ماه نوامبر اهدا می‌شود به دست بیاورد. این رمان که بسیاری منتظرش بودند به شیرینی تمام دنیای هنری پاریس را هجو و نقد می‌کند. در این کتاب حتی نویسنده‌ای بدلباس و ژولیده حضور دارد که نامش میشل ولبک است. اما برعکس چهار رمان قبلی این نویسنده در این اثر ردی از نگاه ضدانسانی ولبک به چشم نمی‌خورد. اغلب واکنش‌ها به این کتاب مثبت بوده است. روزنامه «لیبراسیون» این اثر را «شاهکار» خوانده و برخی منتقدان، فقدان رفتارهای عجیب و غریب شخصیت‌ها و زن‌ستیزی را در کتاب نویدبخش جلوه‌گری روان و نرم‌تر ولبک دانسته‌اند. این درحالی است که سال ۲۰۰۱ وقتی رمان «سکو» چاپ شد ولبک به جرم دامن زدن به دعوای نژادی و مذهبی روانه دادگاه شد. او از تمام اتهام‌ها مبرا شد. اما روز دوشنبه دوباره این نویسنده که اکنون در اسپانیا زندگی می‌کند به تیتری جنجالی بدل شد (ولبک پس از چند سال زندگی در ایرلند به اسپانیا نقل مکان کرده است). سایت فرانسوی Slate.fr در گزارشی نوشت او در رمان جدیدش بخش‌هایی از سایت ویکی‌پدیا را عیناً کپی‌برداری کرده است. این مقاله با عنوان «امکان سرقت ادبی» اشاره کرد حداقل سه قطعه از این رمان دقیقاً از نسخه فرانسوی این دانشنامه آزاد اینترنتی کپی‌برداری شده است.

آخرین پیشنهاد: **ترجمه یک کتاب، دیدن یک فیلم**

مرده‌ها داستان می‌گویند

بهمن کشاورز

این اواخر کتابی درباره خاطرات یک متخصص استخوان‌شناسی (شاخه‌ای از باستان‌شناسی) خواندم. او در دانشگاه فیلادلفیا کار می‌کند؛ دانشگاهی که طی قراردادی مکلف شده در ازای هزینه‌های دولت برای باستان‌شناسی در زمینه اجساد و استخوان‌هایی که کشف می‌شود به مقامات قضایی کمک کند. «مرده‌ها داستان می‌گویند» ترجمه نام این کتاب است که به قلم پروفسور ویلیام آرمیلز نوشته شده است. پروفسور آرمیلز در خاطرات خود به مسائلی می‌پردازد که از طریق بررسی اجساد و استخوان‌های باقی‌مانده کشف می‌شوند. قصه‌های او درباره این موضوع به غایت جذاب است و گاهی از نظر علمی در حد اعجاز آدمی را به تعجب وامی‌دارد. من مطمئنم کسانی که به مسائل کیفری، پزشکی‌قانونی و جرم‌یابی علاقه‌مند باشند از این کتاب لذت فراوان می‌برند. اما پیشنهاد من این است که مترجمان خوب‌مان دست به کار شوند و این کتاب را ترجمه کنند. ترجمه این کتاب کار خیلی سختی نیست. به نظرم هر کسی که زبان انگلیسی را به خوبی بداند و اندکی اطلاعات حقوقی داشته باشد، می‌تواند این کتاب را ترجمه کند. چند وقت پیش یک فیلم مستند درباره زندگی کوسه سفید دیدم که موارد جدید و بامزه‌ای در آن مطرح شده بود. من قبلاً کتاب حمله کوسه‌ها را هم خوانده بودم و چیزهایی در ذهن داشتم اما بعضی چیزهایی که در این فیلم نمایش داده می‌شد با آنچه در کتاب آمده بود مغایرت داشت. این نشان می‌دهد وقتی مطالعات علمی در مورد موضوعی انجام می‌شود، مطالب ذهنی و تخیلی تغییر می‌کند. پس بیایید سعی کنیم سراغ هر موضوعی که می‌رویم به مبانی علمی آن موضوع توجه کنیم. راستی فیلم مستند «کوسه سفید» را شبکه بی‌بی‌سی تهیه کرده اما سی‌دی آن در بازار موجود است. اگر به موضوعات علمی علاقه دارید این فیلم را از دست ندهید.

هر حقیقتی را نباید گفت

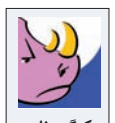

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا طی سخنرانی خود، از متنی که دستش بوده فراتر رفته و سر درد دلش باز شده و به مردمش گفته «جمهوریخواهان طوری درباره من صحبت می‌کنند که انگار دارند درباره سگ‌شان صحبت می‌کنند.» او البته متذکر شده که چنین جمله‌ای در متن سخنرانی‌اش نبوده، اما تاکید کرده چیزی که گفته حقیقت دارد...

کپورچالی: هر حقیقتی را که نباید گفت.

مویدی: ما فکر می‌کردیم فقط سمت ماست که چون سیاستمداران، متن سخنرانی ندارند، یکباره احساساتی می‌شوند و می‌گویند آنچه را که نباید بگویند. نگو آن سمت دیگر دنیا هم که ملزم به متن هستند، گاهی دچار غلبه احساسات می‌شوند و بعضی چیزها را روی دایره می‌ریزند.

کپورچالی: به هر حال آدم حرفش را بزند بهتر است از اینکه نزند. وگرنه غمباد می‌گیرد.

امیرشاهی: اشتباه کرده. حالا هی توی مطبوعات ما و توی ۲۰/۳۰ و توی گزارش خبری می‌نویسند و می‌گویند که «با این بابا توی امریکا مثل سگ برخورد می‌کنند.» آدم که اینجوری گزک دست کسی نمی‌دهد.

روشن‌ضمیر: حالا کافی است یک چیزی به اهالی خاورمیانه بگوید. همه می‌نشانند سرجایش و می‌گویند تو «همانی هستی که با تو مثل سگ رفتار می‌کنند، بیخود هم برای ما ارد نیا.»

کپورچالی: آدم از این خبط‌ها گاهی می‌کند. من جوان بودم- وقتی در دار دنیا گرفتار بودیم- یک جایی کار می‌کردم. اتفاقاً مدیر هم بودم. سر یک ماجرایی از دهانم در رفت که «از سگ کمترم اگر بگذارم شما این کار را بکنید». اتفاقاً آنها با موفقیت تمام آن کار را کردند. از فرداش همه وقتی مرا می‌دیدند یا لبخند معنی‌دار می‌زدند، یا علناً به روم می‌آوردند که «دیدی چطور موفق شدند و کارشان را کردند...» آنقدر گفتند که از آن اداره رفتم یک جای دیگر.

امیرشاهی: این که خوب است، من توی یک جایی رئیس شده بودم، دوره جوانی، اما بعضی کارمندها حرفم را گوش نمی‌کردند، سهل است، تره هم برای ریاستم خرد نمی‌کردند. هر چه می‌گفتم جلوم درمی‌آمدند و رسماً، به رغم میل من کارها را انجام می‌دادند. دو سه نفر تک و توکی البته طرفدار هم داشتم. یکی‌اش آبدارچی بود و یکی‌اش دربان و یکی دیگر هم راننده. یک‌دفعه که یکی از کارمندها با من بد صحبت کرد، آبدارچی بالاخواهم درآمد که «فلان‌فلان‌شده مگر داری با نوکر در خانه بابات حرف می‌زنی؟ این بابا که می‌بینی، دسته هویج که نیست اینجا نشسته، خیر سرش